

گرد آفرید

گرد آفرید، پهلوان شیرزن حماسه ملی ایران، دختر گزدهم است. گرد آفرید دلاور با این که در داستان رستم و سهراب شاهنامه حضوری کوتاه دارد، بسیار برجسته و یکی از گیراترین زنان شاهنامه است. در رهسپاری سهراب از توران به سوی ایران، هنگامی که وی در جست و جوی پدرش، رستم است، با او آشنا می شویم. در مرز توران و ایران، دژی به نام «سپید دژ» است. گزدهم که یک ایرانی سالخورده است، بر آن دژ فرمان می راند و همواره در برابر دشمن، پایداری سرسختانه ای می ورزد و با این کار، دل همه ایرانیان را به آن دژ امیدوار می سازد. سهراب ناچار است پیش از درآمدن به خاک ایران از این دژ بگذرد. در نبرد میان سهراب و هجیر، فرمانده دژ، سهراب بر او پیروز می شود. سهراب، نخست می خواهد او را بکشد، اما او را اسیر کرده، راهی سپاه خود می کند. آگاهی از این رویداد، دژ نشینان را سراسیمه می سازد، اما گرد آفرید این واقعه را مایه ننگ می داند و بر می آشوبد و خود به نبرد او می رود. سهراب برای رویارویی با آن شیرزن به رزمگاه درمی آید و نبرد میان آن دو در می گیرد:

۱- چو آگاه شد دختر گزدهم که سالار آن انجمن، کشت کم

قلمرو زبانی:

گزدهم: نام یکی از پهلوانان ایرانی / سالار: فرمانده، منظور هجیر است. / انجمن: سپاه

قلمرو فکری:

وقتی گرد آفرید آگاه شد که فرمانده آن سپاه کم شد.

۲- زنی بود برسان کردی سوار همیشه به جنگ اندرون، نامدار

قلمرو زبانی:

برسان: مانند / گرد: پهلوان / به جنگ اندرون: در جنگ (دو حرف اضافه برای یک متمم) / نامدار: واژه مرکب.

قلمرو فکری:

زنی که مانند پهلوان سوار و در میدان جنگ همیشه مشهور و سرافراز بود.

۳- کجا نام او بود «گرد آفرید» زما ز مسار، چنین ناوید

قلمرو زبانی:

کجا: که / ناوید: فعل ماضی از «آوردن» = آوردن

قلمرو فکری:

که نام او گرد آفرید بود و روزگار چنین دختری را از مادر به دنیا نیاورده بود

۴- چنان ننگش آمد ز کار هجیر که شد لاله رنگش به کردار قیر

قلمرو زبانی:

لاله رنگش: به رنگ لاله، سرخ رنگ / به کردار: مانند

قلمرو ادبی:

تشبیه: صورتش مانند قیر سیاه شد

قلمرو فکری:

از شکست هجیر و تسلیم شدن او چنان شرمنده شد که رخسار زیبایش مانند قیر سیاه و عصبانی شد

۵- پوشید درع سواران جنگ نبود اندر آن کار، حسای درنگ

قلمرو زبانی: درع: زره

قلمرو فکری:

زره سواران جنگی را پوشید چرا که در آن جنگ تأخیر جایز نبود.

۶- فرود آمد از دژ به کردار شیر کمر بر میان، باد پایی به زیر

قلمرو زبانی:

دژ: قلعه / بادپا: اسب تند رو

قلمرو ادبی:

کمر بر میان بستن: کنایه از آماده شدن. / تشبیه: او مانند شیر آمد / استعاره: بادپا: اسب مانند باد تیز رو بود / قلمرو فکری:

مانند شیر از بالای دژ پایین آمد در حالی که آماده بود و سوار بر اسب تیز پایی شده بود.

۷- به پیش سپاه اندر آمد چو کرد چو رعد خروشان یکی ویله کرد

قلمرو زبانی:

گرد: غبار / رعد: غرش ابر، تندر / ویله: آواز بلند

قلمرو ادبی:

تشبیه: مصراع اول مانند گرد سریع آمد / مصراع دوم مانند رعد خروشان بود.

قلمرو فکری:

مانند دلاوری به پیش سپاه سهراب آمد و مانند رعد فریاد بلندی کشید و گفت:

۸- که کردان کدام اند و جنگ آوران دلیران و کار آزموده سران

قلمرو زبانی:

سران: پهلوانان

قلمرو فکری:

که پهلوانان و جنگجویان و دلاوران و بزرگان دنیا دیده کجا هستند؟

۹- چو سهراب شیر اوژن، او را بید بختید و لب را به دندان گزید

قلمرو زبانی:

شیر اوژن: دلیر، شیر افکن / لب به دندان گزیدن: از تعجب یا تحسین لب خود را گاز گرفتن

قلمرو فکری:

وقتی سهراب شیر افکن او را دید خندید و از تعجب لبش را گاز گرفت.

۱۰- بیامد مان پیش کرد آفرید چو دخت کمند افکن او را بید

قلمرو زبانی:

دمان: خشمگین، غرته از روی خشم / دخت: دختر / کمند: طنابی که برای اسیر کردن انسان یا حیوان به کار می برند. / کمند افکن: کمند افکننده

قلمرو فکری:

خشمگین به پیش گرد آفرید آمد و وقتی آن دختر جنگجو را دید کمند افکن او را بید

۱۱- کمان را به زه کرد و بکشاد بر نبد مرغ را پیش تیرش گذر

قلمرو زبانی:

بر: سینه / نبد: نبود /

قلمرو ادبی: کمان را به زه کرد: کنایه از آماده کردن. / کنایه: مصراع دوم کنایه از «ماهر بودن»

قلمرو فکری:

کمان را آماده کرد و سینه اش را جلو آورد و بازوانش را گشود که هیچ پرنده ای نمی توانست از جلوی تیر او رهایی یابد

۱۲- به سهراب بر، تیر باران گرفت چپ و راست، جنگ سواران گرفت

قلمرو زبانی:

به سهراب بر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم.

قلمرو ادبی:

تضاد: چپ، راست / مجاز: از هر سمت

قلمرو فکری:

پشت سر هم به سهراب تیر می انداخت و به شیوه سواران وارد جنگ شدند.

۱۳- نگه کرد سهراب و آمدش تنگ بر آشت و تیز اندر آمد به جنگ

قلمرو زبانی:

تیز: به سرعت

قلمرو فکری:

سهراب نگاه کرد و ننگش آمد و خشمگین شد و به سرعت به جنگ او آمد

۱۴- چو سهراب را دید کرد آفسرید که برسان آتش همی بردمید

قلمرو زبانی:

چو: وقتی (حرف ربط) / برسان: مانند

قلمرو فکری:

و وقتی گرد آفرید سهراب را دید که مانند آتش می خروشد ...

۱۵- سر نیزه را سوی سهراب کرد عنان و سنان را پر از تاب کرد

قلمرو زبانی:

عنان: دهنه، افسار / سنان: نیزه

قلمرو فکری:

سر نیزه را به طرف سهراب گرفت و عنان (افسار) اسب را پیچ و تاب می داد (برای حمله بر حریف آماده می شد) و نیزه را بالای

سرش می چرخاند

۱۶- بر آشت سهراب و شد چون پلنگ چو بدخواه او چاره کرد بد به جنگ

قلمرو زبانی:

بدخواه: واژه مرکب / چاره گر: وندی

قلمرو فکری:

سهراب عصبانی شد و مانند پلنگ خشمگین شد زیرا دشمن او در جنگ کردن مهارت داشت و مدبر بود

۱۷- بُرد بر کمر بند کرد آفرید / نده بر برش، یک به یک، برید

قلمرو فکری:

محکم به کمر بند گر آفرید زد و نیزه سهراب حلقه های زره را که بر تنش (گُرد آفرید) بود، یک یک بُرید.

۱۸- چو بر زین پیچید کرد آفرید / یکی تیغ تیز از میان برگشید

قلمرو زبانی:

میان: کمر، پهلو

قلمرو فکری:

هنگامی که نیزه سهراب بر گُرد آفرید خورد و او روی زین پیچید (گویی می افتد) تیغ تیز را از پهلویش بیرون کشید

۱۹- بُرد نیزه او به دو نیم کرد / نشت از براب و برخاست کرد

قلمرو زبانی:

او: سهراب / به دو نیم کرد: شکست / اسب: اسب

قلمرو فکری:

و با آن (تیغ تیز) زد و نیزه سهراب را شکست و سوار بر اسب شد و به سرعت حرکت کرد

۲۰- به آورد با او بسنده بود / پیچید از روی و برگاشت زود

قلمرو زبانی:

آورد: جنگ / برگاشت: برگرداند

قلمرو فکری:

چون توان مقابله با سهراب را نداشت روی برگرداند و به سرعت برگشت.

۲۱- سپید، عنان، اژده را سپرد / به خشم از جهان، روشنایی یرو

قلمرو زبانی:

سپهد: سهراب / اژدها: اسب / عنان اژدها را سپرد: افسار را رها کرد

قلمرو ادبی:

استعاره: اژدها: کنایه: عنان اژدها را سپرد: کنایه: «از جهان روشنایی ببر»، «همه جا را تاریک کرد» / اغراق

قلمرو فکری:

سهراب افسار اسب را رها کرد و برگردن اسب انداخت و چنان خشمگین شد که جهان را از خشم خود تیره و تار کرد.

۲۲- چو آمد خروشان به تنگ اندرش / بجنبید و برداشت خود از سرش

قلمرو زبانی:

به تنگ اندرش: نزدیک او. / خود: کلاه جنگی /

قلمرو فکری:

وقتی سهراب فریاد کنان به نزدیک گرد آفرید رسید کلاه خود او را از سرش برداشت.

(بعضی گفته اند که خود گرد آفرید سر و موی خویش را برهنه کرده است تا سهراب بداند که او مرد نیست. اما بسیار بعید به نظر

می رسد. گویا مرسوم بوده است که برای تحقیر طرف مغلوب، کلاه او از سرش بر می داشته اند.)

۲۳- رها شد ز بند زره، موی اوی درفشان چون خورشید شد، روی اوی

قلمرو زبانی:

درفشان : درخشان

قلمرو ادبی:

تشبیه: روی او مانند خورشید درخشان شد.

قلمرو فکری:

موهای گر آفرید از بند زره رها شد و صورت زیبای چون خورشیدش آشکار شد.

۲۴- بدانست سهراب، کلاو دختر است سرو روی او از در افسر است

قلمرو زبانی:

از در : شایسته ، لایق افسر: تاج ، کلاه پادشاهی

قلمرو فکری:

سهراب فهمید که او دختر است و شایسته آن است که تاج بر سر بگذارد. (از خاندانی بزرگ است)

۲۵- سگفت آمدش ؛ گفت : از ایران سپاه چنین دختر آید به آوردگاه؟!
 چنین دختر آید به آوردگاه؟!

قلمرو زبانی:

آوردگاه : میدان جنگ

قلمرو فکری:

تعجب کرد و گفت که از سپاه ایران این چنین دختری به جنگ می آید؟!

۲۶- ز فتراک بگشود چچان کند بینداخت و آمد میانش به بند

قلمرو زبانی:

فتراک : ترک بند ، تسمه ای که از عقب زین اسب می آویزند و با آن چیزی را به ترک می بندند / کمند : طناب / میان : کمر

قلمرو فکری:

از فتراک کمندش را گشود و بسوی گرد آفرید انداخت و او را گرفت.

۲۷- بدو گفت کز من ، ربای مجوی چرا جنگ جویی ، تو ای ماه روی؟

قلمرو فکری:

به او گفت که نمی توانی از دست من فرار کنی، ای زیبا روی چرا با من می جنگی ؟

۲۸- نیاید به داسم به سان تو کور ز چسکم ربای نیابی ، مشور

قلمرو زبانی:

به سان : مانند / گور : گور خر / چنگ : انگستان دست مشور: بیهوده تقلا و تلاش مکن.

قلمرو ادبی:

تشبیه : تو مانند گور هستی و از آن بهتر / مجاز : چنگ (منظور «دست» است)

قلمرو فکری:

شکاری مثل تو تا کنون به دست من نیفتاده است نمی توانی از دست من نجات یابی ، بیهوده تلاش نکن

۲۹- بدانت کاویخت کسرد آفرید / مر آن را جز از چاره، دمان ندید

قلمرو زبانی:

آویخت: گرفتار شد، دچار شد. / گرد آفرید: نهاد جمله است

قلمرو فکری:

گرد آفرید فهمید که گرفتار شده است برای رهایی از دست او به فکر راه چاره شد.

۳۰- بدو روی نمود و گفت: «ای دلیر / میان دلیران به کردار شیر،

قلمرو زبانی:

به کردار: مانند

قلمرو فکری:

گرد آفرید رو به سهراب کرد و او را مخاطب قرار داد و گفت ای دلاوری که در میان پهلوانان مانند شیر هستی

۳۱- دو لشکر، نظاره برین جنگ ما / برین کسز و شمشیر و آهنک ما

قلمرو زبانی:

آهنک: قصد، عزم جنگ

قلمرو فکری:

سپاهیان دو طرف، تماشاگر جنگ ما هستند و گرز و شمشیر و قصد جنگ ما را زیر نظر دارند

۳۲- کنون من کشایم چن سین روی و موی / سپاه تو کردو پر از گفت و کوی

قلمرو ادبی:

جناس: روی، موی

قلمرو فکری:

اکنون من صورت و موهایم را باز می کنم سپاهیان تو برای حرف در می آورند. و می گویند:

۳۳- که باد خستری او به دشت نبرد / بدین سان به ابر اندر آورد کرد

قلمرو زبانی:

به ابر اندر آورد کرد: جنگ کرد

قلمرو ادبی:

اغراق / مجاز: ابر (در معنی آسمان)

قلمرو فکری:

که او به خاطر دختری جنگ بزرگی را راه انداخته است. (جنگش به خاطر دختری بوده است.)

۳۴- کنون لشکر و ژر به فرمان تست / نباید بر این آشتی، جنگ بت

قلمرو ادبی:

تضاد: جنگ، آشتی

قلمرو فکری:

اکنون سپاه و قلعه را به تو تسلیم میکنم با وجود این گونه صلح، نباید جنگید

۳۵- عنان را بچید کرد آفرید / سمند سرفراز بر دژ کشید

قلمرو زبانی:

سمند: اسب مایل به زرد رنگ / دژ: قلعه

قلمرو فکری:

گرد آفرید افسار اسب را برگرداند و اسب سربلندش را به طرف دژ برد

۳۶- همی رفت و سهراب با او به هم / بیامد به درگاه دژ، گژدهم

قلمرو زبانی:

همی رفت: ماضی استمراری / گژدهم: نام پهلوان ایرانی

قلمرو فکری:

گرد آفرید می رفت و سهراب همراه او بود، تا این که گژدهم به دروازه قلعه آمد

۳۷- در باره بکشاد، کرد آفرید / تن خست و بست، بر دژ کشید

قلمرو زبانی:

باره: قلعه / کوفته: عرق کرده

قلمرو فکری:

گرد آفرید در دروازه را باز کرد و تن خسته و کوفته اش را داخل دژ انداخت.

۳۸- در دژ بستند و نکین شدند / پر از غم دل و دیده خونین شدند

قلمرو فکری:

در دژ را بستند و ناراحت شدند (اهل دژ) و به شدت غمگین بودند و چشمانشان گریان بود

۳۹- ز آزار کرد آفرید و بچیر / پر از درد بودند، برنا و پیر

قلمرو زبانی:

آزار: صدمه، آسیب / برنا: جوان

قلمرو فکری:

از رنج و عذاب گرد آفرید و هجیر تمام مردم غمگین و ناراحت بودند

۴۰- بکشند: «کای نیکدل، شیرزن / پر از غم بد از تو، دل انجمن

قلمرو فکری:

گفتند: ای زن پاک و دلاور، دل تمام مردم به خاطر تو غمگین بود

۴۱- که هم رزم جتی، هم افون ورنک / نیاید ز کار تو بر دوده تنک

قلمرو زبانی:

افسون: حيله، مکر / رنگ: نیرنگ / دوده: دودمان، خانواده، طایفه

قلمرو فکری:

که هم جنگیدی و هم حيله و نیرنگ به کار بردی و عمل تو باعث شد که دودمان ما شرمنده نباشد.

۴۲- بخندید بسیار، کرد آفرید به باره بر آمد، سپه بسکید

قلمرو فکری:

گرد آفرید بسیار خندید و بالای قلعه آمد و سپاه را نگاه کرد.

۴۳- چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گفت: «کای شاه ترکان چین

قلمرو فکری:

وقتی دید که سهراب سوار بر اسب است، به او چنین گفت که ای شاه ترکان چین

۴۴- چرا رنجه گشتی، کنون باز کرد هم از آمدن، هم زدشت نبرد

قلمرو زبانی:

چرا رنجه گشتی: آمدی، قدم رنجی کردی / بازگرد هم از آمدن: از آمدن به دژ چشم بیوش

قلمرو فکری:

چرا زحمت کشیدی (بیهوده) اکنون هم از درگاه دژ، هم از میدان نبرد برگرد

۴۵- تو را بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور، سوی توران کنی

قلمرو فکری:

بهتر است که اطاعت کنی (حرفم را گوش کنی) و روی برگردانی و به طرف توران بروی

۴۶- نباشی بس ایمن به بازوی خویش «خورد گاو نادان، ز پهلوی خویش»

قلمرو زبانی:

نباشی: نباید باشی (ماضی التزامی منفی)

قلمرو ادبی:

مصراع دوم: مثل است. در نصیحت اللملوک آمده: «مثل تو چون ستوری بود که سبزه بیند و بسیار بخورد تا فربه شود، و فربه‌ی او سبب هلاک او باشد، که بدان سبب او را بکشند و بخورند».

قلمرو فکری:

به خاطر زور بازوی خود نمی توانی در امان باشی و خود را مانند گاو نادان به هلاکت مینداز.

سأهنامه، فردوسی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- به کمک فرهنگ لغت، معانی «بر کشید» را بنویسید:

بر کشیدن: بالا کشیدن / استخراج کردن / بیرون کشیدن / برآوردن / خارج ساختن.

۲- دو واژه از متن درس بیابید که با کلمه «فتراک» تناسب داشته باشد.

زین (میت ۱۸) - کند (میت ۲۶)

۳- در گذر زمان، شکل نوشتاری برخی کلمات تغییر می کند، مانند: «سید سفید»:

از متن درس، نمونه ای از تحوّل شکل نوشتاری کلمات بیابید و بنویسید. $ا ب = ا ب پ$

۴- در بیت های یکم و بیست و سوم، «چو» را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

در بیت یکم: «چو» به معنی «وقتی که» است و حرف ربط وابسته ساز است.

در بیت بیست و سوم: «چو» به معنی «مثل و مانند» است و حرف اضافه است.

۵- در کدام بیت ها «متّم» با دو حرف اضافه آمده است؟

زنی بود برسان کرد سوار / همیشه به جنگ اندرون نامدار

به سحراب بر تیر باران گرفت / چپ و راست جنگ سواران گرفت

قلمرو ادبی:

۱- واژگان قافیه در کدام بیت ها، دربردارنده آرایه جناس هستند؟ ۶، ۱۳، ۲۳، ۴۱، ۴۳

۲- مفهوم عبارت های کنایی زیر را بنویسید:

- سپهبد، عنان ازدها را سپرد (سحراب افسار اسب راره اگر دتا سر بیج تر برود)

- رخ نامور، سوی توران کنی (بهتر است به سوی سرزمین توران بروی)

۳- یک مَثَل از متن درس بیابید و در باره معنا و کاربرد آن توضیح دهید؛ سپس با رجوع به امثال و حکم دهخدا، دو مَثَل، معادل

آن بنویسید. خورد گاو نادان ز پهلوی خویش؛ (خوردن برای زیستن و ذکر کردن است / تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است)

قلمرو فکری:

۱- دلیل دردمندی و غمگین بودن ساکنان دژ، چه بود؟ شگفت کرد آفرید از سحراب

۲- معنا و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

به آورد، با او بسنده نبود / هیچید زور روی و برگاشت زود

چون توان متبادل با سحراب را نداشت روی برگرداند و به سرعت برگشت.

۳- فردوسی در این داستان، گرد آفرید را با چه ویژگی هایی وصف کرده است؟ شجاع، حسیله کر، زیبا، تلی کرا، چاره جو

۴- « حماسه در لغت به معنای دلاوری و شجاعت است و در اصطلاح ادبی، شعری است با ویژگی های زیر:

- « داستانی: هر حماسه ای در بستری از حوادث شکل می گیرد.

- قهرمانی: شاعر حماسه سرا با بهره گیری از ویژگی های و زبان حماسی می کوشد انسانی را به تصویر کشد که از نظر توانایی های جسمی و روحی از دیگران متمایز باشد.

- قومی و ملی: شاعر حماسه سرا بر آن است که اخلاق فردی و اجتماعی و عقاید فکری و مذهبی یک ملت را در قالب حوادث قهرمانی و در زمینه ای از واقعات به

نمایش بگذارد.

- حوادثی خارق العاده: طرح حوادث، انسان ها و موجوداتی که با منطق عینی و تجربه علمی هم سازی ندارند؛ نظیر وجود سیمرغ در شاهنامه فردوسی.

بر پایه این توضیح، این درس را با متن روان خوانی « شیر زنان » مقایسه کنید.

هر دو حماسه هستند، هر دو در دفاع از میهن را بیان می کنند، در هر دو قهرمانان، زن هستند، متن « شیر زنان » حوادث خارق العاده ندارد.

۵-

شعر خوانی:

دلیران و مردان ایران زمین

۱- ہو، ہسگامہ آزمون تازہ شد / دگر بارہ ایران، پر آوازہ شد

قلمرو زبانی:

تازہ شدن: رونق گرفتن، پدید آمدن. / پر آوازہ شد: مشہور شد

۲- از این خطہ نغز پدram پاک / وزین خاکہ جان پرور تابناک

قلمرو زبانی:

خطبہ: سرزمین / نغز: خوب و مطبوع / پدram: خرم و آراستہ. / خاک: مجاز از سرزمین

۳- از این مرز فرخندہ مردخیز / کنام پلنگان دشمن ستیز

قلمرو زبانی:

کنام: جایگاہ و آشیانہ حیوانات. استعارہ از وطن

قلمرو ادبی:

پلنگان: استعارہ از دلاوران

۴- دگر رہ، چنان شد ہنر آشکار / کز آن خیرہ شد دیدہ روزگار

قلمرو زبانی:

خیرہ شدن: متحیر شدن، کنایہ از دقیق شدن و توجہ بہ چیزی.

۵- دلیران و مردان ایران زمین / ہریران جنگ آور روز کین

قلمرو زبانی:

ہژیر: پسندیدہ، خوب / جنگ آور: شجاع / روز کین: روز انتقام، ہنگام جنگ.

۶- خروشان و جوشان بہ کردار موج / فراز آمد از کران، فوج فوج

قلمرو زبانی:

فراز آمدن: جمع شدن / کران: طرف / مصراع اول تشبیہ دارد

۷- بہ مردی بہ میدان نہادند روی / بھان شد از ایشان پر از گفت و گوی

قلمرو زبانی:

روی نهادن: پرداختن / بھان: مجاز از مردم جھان

۸- کہ ایشان ز آب و گل دیگرند / نگہبان دین، حافظ کشورند

قلمرو فکری:

اینان سرشتی دیگر دارند

۹- بدانیش را آتش خرمین اند / خدنگی کران بر دل دشمن اند

قلمرو زبانی:

را: فک اضافه (بدل از کسره: آتش خرمین بدانیش هستند) / خدنگ: درختی است با چوبی بسیار سخت و محکم که از آن نیزه و تیر و زین اسب درست می کنند / گران: بزرگ، سنگین

۱۰- زکس جز خداوندشان بیم نیت / به فرهنکشان حرف تسلیم نیت

قلمرو زبانی:

شان: جابه جایی ضمیر: « ز کس جز خداوند بیم شان نیست»

قلمرو ادبی:

فرهنگ: ایهام = الف) فرهنگ لغت ب) سنت (به نوعی ایهام تناسب)

۱۱- فلک در گشتی ز غم شمس است / ملک، آفرین گوی رزم شمس است

قلمرو ادبی:

تشخیص

۱۲- شمس را چو باور به نردان بود / هم او مرثسا را نگهبان بود

قلمرو زبانی:

را: فک اضافه (باور شما)

محمود شاهرخی (جذب)

درک و دریافت

۱- کدام ویژگی های شعر حماسی را در این سروده می توان یافت؟ دلایل خود را بنویسید.

زیمه ملی: خصوصیات و ویژگی های اخلاقی یک ملت را بیان می دارد

۲- یک بار دیگر شعر را با لحن حماسی بخوانید.

ادبیات داستانی

در این فصل، متن بانی را می‌خوانیم که به شیوه داستانی، موضوع‌ها و مفاهیمی را بیان کرده‌اند. به این گونه آثار که با بهره‌گیری از عنصر روایت، شخصیت، محسن، مکان و زاویه دید و... پدید می‌آیند؛ «ادبیات داستانی» گفته می‌شود.

ادبیات داستانی، همه آثار روایی را در بر می‌گیرد؛ یعنی، هر اثر روایتی خلاقانه، در قلمرو ادبیات داستانی، جای می‌گیرد. ادبیات داستانی شامل قصه، داستان، داستان کوتاه و رمان است.

داستان در حقیقت، ظرفی است که نویسنده به کمک آن، تفکرات، آرزوها و جهت‌گیری‌های فکری خویش و مفاهیم خاص را در آن می‌کنجاند؛ پس با خواندن هر متن داستانی، باید به درون مایه و محتوای آن بیندیشیم.